

تا مگر محمدی در فشی باشد!

«آه اگر آزادی سرودی می‌خواند
کوچک

همچون گلوگاه پرندهنی،
هیچ کجا دیواری فر ریخته بر جای نمی‌ماند.

سالیان بسیار نمی‌بایست
در یافتن را

که هر ویرانه نشانی از غیاب انسانیست
که حضور انسان

آبادانی است . «*

اکبر محمدی - مبارز جوان ایرانی - نیز شمع وجودش را دریای آزادی ایران قطره قطره آب کرد تا فصلی شود در تاریخ ، تا ترانه یی شود بر لب آزادی، سرودی برای ایران .

خبرگزاری ها اشتباه نکرده اند، اکبر محمدی در زندان اوین شهادت را بر اسارت ترجیح داده است . این ضایعه بزرگ را به همه ایرانیان و مبارزان راه آزادی در جای جای جهان تسلیت می گویم .

من نیز اکبر محمدی را از ۱۸ تیرماه ۷۸ می شناسم . اگرچه هیچگاه با او و برادر دربندش همراهی نبوده ام اما دست همراهی او و همه آنان که در راه آزادی مبارزه می کنند را همواره فشرده ام و امروز در غم فقدان او با همه کسانی که فقدان انسان را دلیل از ویرانی می گیرند شریکم .

مرگ شهادت گون اکبر محمدی چند نکته را در خود دارد که در زیر به پاره ای از آنها اشاره می رود:

۱- بر خلاف همه خوشبینی ها که گمان می رفت ماشین مخالف کشی ولو در قالب عریان و در میانه زندان از حرکت ایستاده است یا کند شده است ، این حادثه بار دیگر خاطرات همه تلخی های ناشی از مرگ آزاد اندیشان را در همه تاریخ معاصر این سرزمین زنده کرد .

۲- مرگ اکبر محمدی بار دیگر این واقعیت مهم را به ما گوشزد کرد که در جامعه بیمار از آفت تاریخی استبداد همه آنانکه در راه آزادی مبارزه می کنند دارای یک دشمن مشترک هستند ، بنابراین همین تنها دشمن مشترک می تواند عاملی قدرتمند باشد تا همه آزادیخواهان را از هر مرام و مسلک بر گرد هم بخواند آنچنان که کارکرد همین دشمن مشترک در مرگ اکبر محمدی همه را در یک انزجار مشترک و تأثر عمیق همراه کرد و همدرد .

۳- برای نیل به آزادی باید همه دست ها به یک سمت که همان آزادی است در امتداد باشد ، آنچنان که در سوگ اکبر محمدی همه دست ها از هر طیفی فقط در سوگ یک مبارز به سوی او دراز شد ، بی دخالت اختلافاتی که بر سر همین مشارالیه وجود داشت . آزادی را نیز باید فارغ از اختلاف در تعاریف از آن ، اینچنین دنبال کرد .

۴- شکی نیست که جامعه امروز ایران به لحاظ سیاسی دچار نوعی رکود و سکون بی نظیر در طول یک قرن اخیر می باشد . چرایی این واقعیت را می توان در تکرار نتایج نامتناسب با خیزش ها و جنبش های اجتماعی و سیاسی جستجو کرد . شاهد ادعای ما می تواند نتایج نامتناسب سالها مبارزه خونین منتهی به مشروطیت، بن بست در تحقق نهایی آرمان جنبش توده ای مردم ایران در راستای ملی کردن صنعت نفت، نتایج معکوس ناشی از انقلاب ۵۷ و بالاخره شکست اخیر در اولین تحرک اعتراضی غیره قهرآمیز ملت ایران یعنی شکست در پروژه اصلاح طلبی دوم خرداد سال ۷۶ (صرف نظر از رویکرد ما در مواجهه با آنچه تحت نام اصلاح طلبی در ایران مشهور شده است) باشد . این شکست ها و تاثیرات توأم با یاس و سرشکستگی موجب شده است چنان رکودی که بدان اشاره شد در میان قاطبه مردم مشاهده شود . حال و در چنین شرایطی جرقه هایی لازم است تا

انفعال و رکود موجود را بشکند و معمولاً نوع جرقه نیز به آستانه انعطاف و تحریک رکود بستگی دارد . بعنوان نمونه در تیرماه ۷۸ تنها بهانه بسته شدن یک روزنامه کافی بود تا سیل خشم و خروش را به تحریک وادارد . اما گاهی نیز آستانه تحریک آنقدر بالا می رود که با یک مقاله یا سخنرانی ، با به زندان انداختن یک انسان و مواردی اینچنین تحریک نمی شود . در چنین شرایطی ست که جامعه محتاج ایثار می شود و همیشه هم کسانی بوده اند تا خامه ی جان خویش را در کف آرمان خود نهند و در میعادگاه شهادت خود حاضر شوند اما به تحرکی در بهت ذهن و رکود رفتار جامعه دامن بزنند . نمونه ای از این دست را اگر ذهنم به درستی یاری نماید "امیر پرویز پویان" در مقاله « مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک » بدست می دهد آنجایی که می گوید: ((جامعه منفعل است و اگر چند تن از نخبگان پیشرو در شکل چریک فعال شوند و در جریان مبارزه مسلحانه کشته شوند، این تلنگری به جامعه است و آن را فعال می کند)) . اگرچه شرایط اجتماعی امروز ما دیگر مستعد رفتارهای چریکی از آن دست نیست و در حقیقت ضرورت بدان نمی خواند اما چنین واقعیتی صورت پذیرفته است . در صورتی دیگر حائز کارکردی این سان شود . و امروز به نظر می رسد چنین واقعیتی صورت پذیرفته است . مرگ اکبر محمدی در زندان و پس از سالها تحمل رنج دربندی شاید چنان جرقه ی معهودی باشد تا جامعه را آبستن تحول و تحریک کند . حال و در چنین شرایطی اکبر محمدی تنها همان دانشجو و مبارز ساده و مظلوم نیست که عقابش می توانست مورد نقد و حتی رد ما قرار گیرد . امروز اکبر محمدی بعنوان شهید راه آزادی میهن یک سمبول است، یک پرچم . اکبر محمدی اگرچه آزادیش را با مرگی سرخ امضا کرد اما همو می تواند نیرویی باشد تا تحقق آزادی یک ملت را در حیات آن ملت تضمین کند ، خالی از اسطوره و بت ، تنها درفشی باشد بر قهر هرآنکه ماردوشیش مغز وجود آدمی می نوشد و می دوشد . باری! تا مگر او درفشی باشد بر بام آگاهی یک ملت .

یاسر عزیزی

۱۱ مرداد ۱۳۸۵ / ۲ آگوست ۲۰۰۶

منبع: <http://azizi61.multiply.com>

*. زنده یاد شاملو ؛ شعر «ترانه بزرگترین آرزو» ، از دفتر «عشق عمومی» .